



مجید محمدی

## بیگانگی سیاسی

۱ - مقدمه

بیگانگی به عنوان یک واژه مبهم بر نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای گوناگونی دلالت دارد. خلأ ناشی از ابهام در این واژه باعث شده است که بسیاری از محققان و نویسندگان آن را کنار بگذارند. با این حال می‌توان براساس دو محور مختلف به بررسی بیگانگی پرداخت:

اول این که متعلق بیگانگی چیست یا این که افراد از چه چیزی بیگانه می‌شوند. این متعلق می‌تواند روابط میان افراد، سیستم سیاسی، شغل یا محل کار، دانشگاه یا دیگر نهادهای اجتماعی و سازمان‌ها باشد. قلمروهای بررسی بیگانگی نیز همین موضوعات هستند؛ و دوم آن که از اظهار بیگانگی چه چیزی اراده می‌شود، یا این که چه مفاهیم و معانی‌ای از این واژه برمی‌خیزد. در این جا ما به وابسته‌ی میان فرد و موضوع بیگانگی می‌پردازیم. کیفیت این رابطه معرف معنی احساس

فرد از بیگانگی است. به عنوان مثال یک فرد ممکن است در جامعه‌ای خاص احساس کند که نمی‌تواند بر تصمیم‌گیری‌های بنیادین در جامعه‌اش تأثیری بگذارد، این که کارگزاران، مراجع قدرتمند یا نظام روابط فاسد هستند، این که او تنهات و هیچ همدرد و غمخواری ندارد یا این که فعالیت‌های مورد انتظار از او منعکس‌کننده‌ی خواسته‌ها و ظرفیت‌های واقعی او نیست. این نگرش‌ها را می‌توان به معنی بی‌معنی بودن، دشمنی، انزوا، عجز، بی‌قانونی، احساس بسته‌بودن دست، بی‌هنجاری یا با خودبیگانگی و بسیاری دیگر از معانی حاشیه‌ای این مفاهیم گرفت. همه‌ی عوامل فوق ابعاد مهمی از مفهوم بیگانگی هستند. این ابعاد بهترین معرف آن چه از بیگانگی اراده می‌شود هستند.

بحث از بیگانگی براساس دو محور فوق عمدتاً در سه قلمرو دنبال شده است: روابط کار و

تولید (فیلم «صبر جدید» اثر چارلی چاپلین را به یاد آورید)، نظام آموزشی (فیلم «دیوار» اثر آلن پارکر را به یاد آورید) و نظام سیاسی. بحث ما در این نوشته عمدتاً توجه به قلمرو سوم است، گرچه بیگانگی در دو قلمرو اول و دوم به نحوی بر بیگانگی در قلمرو سوم تأثیر دارد و بالعکس.

اگر ما بخواهیم از بیگانگی سیاسی در جامعه‌ی ایران سخن بگوییم طبیعتاً باید متعلق و مراد از بیگانگی را در تحقیقات اندازه بگیریم ولی از آن جا که چنین امکانی برای مؤلف وجود ندارد (و اصولاً سازمانی برای سنجش این‌گونه امور در ایران وجود ندارد و پرداختن به آن‌ها گاه از دست رفتن هر سازمان متهوری را به دنبال دارد) بالاچار به طرح نکاتی که در یک بررسی مقدماتی به ذهن خطور می‌کند اکتفا می‌کنیم. منبع نگرش‌های فردی در باب بیگانگی، نحوه‌ی بیان بیگانگی توسط افراد و این که عکس‌العمل یا توجه آن‌ها در برابر این واقیعت

جست، ماهیت و شدت بیگانگی، حوزه‌ی پوشش آن، علل و عوامل ساختنی یا غیر ساختنی بیگانگی، چگونگی افزایش یا کاهش آن، ابعاد بیگانگی سیاسی، توابع و موانع آن و در نهایت نوعی گونه‌شناسی بیگانگی سیاسی در ایران می‌توانند برخی از موضوعات این بحث باشند.

## ۲- مفاهیم و نظریه‌ها

پیش از پرداختن به مسأله بیگانگی سیاسی در ایران می‌بایست تصور خود را از بیگانگی سیاسی روشن سازیم. بیگانگی نوعی تصور، طرز تلقی یا احساس است که از انتظار عدم تأثیر و تعیین‌کنندگی رفتار فرد در ایجاد نتایج یا دستکاری در واقعیت ناشی می‌شود. از این جهت، بیگانگی به شکل ارادی و آزادانه توسط فرد به خودش نسبت داده می‌شود و از بیرون نمی‌توان کسی را بیگانه دانست، بدون این که خودش چنین احساسی داشته باشد.

بیگانگی سیاسی در آن دسته از نظریه‌های سیاسی قابل طرح است که با نوعی فردگرایی، انسان را موجودی مستقل از نظام سیاسی‌ای که در آن به سر می‌برد فرض می‌کنند. ولی در نظریات افلاطونی که فرد ممکن نیست هیچ تقاضا و ادعایی در برابر جامعه داشته باشد، بیگانگی سیاسی سالیبه‌ی به انقضاء موضوع است. در ناکجا آبادهایی نیز که مدعی هستند همه‌ی خواسته‌های انسان‌ها در آن‌ها پاسخ داده می‌شود بیگانگی سیاسی ظاهراً به صفر می‌رسد ولی در نظریه‌های مبتنی بر اصالت فرد «آزادی از» معنی پیدا می‌کند و هر جا موانع افزایش پیدا کنند، بیگانگی نیز افزایش پیدا می‌کند. طرح نهی‌داتی برای کاهش بیگانگی سیاسی بر پایه‌ی این نظریه‌ها ممکن است. ولی هیچ نظام سیاسی‌ای نمی‌تواند و نمی‌خواهد آن را به صفر برساند. گذشته از فیلسوفانی مانند هابز که بیگانگی سیاسی را مقدر می‌دانند، تا وقتی که تفکیک حاکمیت از مردم وجود دارد و این‌ها دو مقوله‌ی جدا از هم هستند بیگانگی سیاسی نیز وجود خواهد داشت.

تفاوت نظام‌های سیاسی مبتنی بر اصالت فرد در روش‌های کاهش بیگانگی سیاسی و سطح آنست و نه در اصل وجود یا عدم آن. با توجه به این که قدرت سیاسی در چارچوب دولت - ملت‌ها به‌طور روزافزون نقش زیادی در زندگی انسان‌ها بازی می‌کند و کم‌تر حیطه‌ای از اعمال قدرت یا نظارت آن خالی است، پدیده‌ی بیگانگی سیاسی هم‌چنان قابل مشاهده و احساس خواهد بود. هم‌چنین قدرت سیاسی، همواره فاصله‌ای را میان خود و آحاد ملت حفظ می‌کند که منشاء بیگانگی سیاسی واقع می‌شود. حاکمیت‌ها همواره با این تناقض روبه‌رو هستند که از سویی می‌خواهند مردم آن‌ها را از خود بدانند و از سویی دیگر فاصله‌ی میان خود و آن‌ها را حفظ می‌کنند.

بیگانگی سیاسی با تحولات اجتماعی و

سیاسی، افزایش یا کاهش می‌یابد یا نوع آن تغییر می‌کند. این تحولات می‌توانند از محرک‌های تأثیرگذاری بر اعتماد سیاسی، بیگانگی را نیز تحت‌الشعاع قرار دهند. در آن دسته از نظام‌های سیاسی که حقوق مدنی و انواع آزادی‌های افراد بر روی کاغذ به رسمیت شناخته شده باشد، بیگانگی سیاسی به آسانی افزایش یا کاهش پیدا می‌کند چرا که فرد همواره حقوقی روی کاغذ خود را با حقوق واقعی خود در دنیای خارج مقایسه می‌کند. هر چقدر که فاصله‌ی میان حقوق مکتوب و حقوق واقعی بیشتر باشد، بیگانگی سیاسی بیشتر می‌شود. بدین ترتیب در نظام‌هایی که حاکمیت آن‌ها انحصارطلب و یکه‌تاز است ولی نظام حقوقی آن‌ها متناسب با این انحصار و یکه‌تازی نیست. بیگانگی سیاسی به حداکثر خویش می‌رسد.

شکاف میان حاکمیت و مردم هیچ‌گاه پر نمی‌شود و از این جهت همواره سطحی از بیگانگی وجود دارد. ولی نظام‌های ارزشی و موقعیت‌های

**● در آن دسته از نظام‌های سیاسی که حقوق مدنی و انواع آزادی‌های افراد بر روی کاغذ به رسمیت شناخته شده باشد، بیگانگی سیاسی به آسانی افزایش یا کاهش پیدا می‌کند چرا که فرد همواره حقوق روی کاغذ خود را با حقوق واقعی خود در دنیای خارج مقایسه می‌کند. هر چقدر که فاصله‌ی میان حقوق مکتوب و حقوق واقعی بیشتر باشد، بیگانگی سیاسی بیشتر می‌شود.**

اعتباری افراد می‌توانند در درجه‌ی بیگانگی سیاسی آن‌ها تأثیر بگذارند. این دو باعث می‌شوند که افراد در شیوه‌ی درک جهان واقعی تفاوت‌هایی را احساس کنند. درک مشابه فرد و حاکمیت از واقعیت‌های اجتماعی از منظر نظام‌های ارزشی یکسان در کاهش بیگانگی سیاسی مؤثر واقع می‌شود.

## ۳- عوامل

بحث از عوامل بیگانه‌سازی سیاسی در دو سطح قابل پی‌گیری است. در سطح کلان طبیعتاً باید به سراغ شرایط زندگی در جهان معاصر رفت. صنعتی شدن، تراکم جمعیت و جامعه‌ی توده‌واره شهرنشینی و نظام‌های تبلیغاتی متناسب با آن‌ها از عوامل مؤثر در بیگانه‌سازی هستند. به عنوان نمونه

**● بیگانگی نوعی تصور، طرز تلقی یا احساس است که از انتظار عدم تأثیر و تعیین‌کنندگی رفتار فرد در ایجاد نتایج یا دستکاری در واقعیت ناشی می‌شود.**

**● قدرت سیاسی، همواره فاصله‌ای را میان خود و آحاد ملت حفظ می‌کند که منشاء بیگانگی سیاسی واقع می‌شود.**

در یک جامعه‌ی صنعتی (در موج دوم به قول تافلر) فرد از شیء تولیدشده، فرایند کار، خود و دیگران بیگانه می‌شود (نظریه‌ی مارکس) و این بر شکاف میان فرد و دولت نیز می‌افزاید. این عوامل کلان تا آن‌جا مؤثر واقع می‌شوند که بیگانگی ابعاد کلامی و متافیزیکی، نیز پیدا می‌کند و از طریق نظام باورها به قلمرو سیاست راه می‌یابد.

در سطح عوامل کلان به بیرون‌افتادگی‌های کیهانی (مثل «خدا مرده است» در سطح دینی، پرتاب‌شدگی در سطح فلسفی و فراق و جدایی در سطح عرفانی) و شکست‌های تاریخی نیز می‌توان اشاره کرد چرا که این عوامل بر فراز شکاف‌های میان فرد و حاکمیت، یکباره فرد را به دنیای درونی او می‌رانند و مجالی برای تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی نمی‌گذارند، گرچه بسترهای اجتماعی و سیاسی در شکست‌های تساریخی و بیرون‌افتادگی‌های کیهانی نیز مؤثرند.

در سطح خرد یعنی عوامل مستقیماً مؤثر بر بیگانگی سیاسی نخست باید قلمروها را روشن کرد. ارزش‌ها، هنجارها و قدرت شکل‌دادن به خود و دیگران می‌توانند مشخص کنند که بیگانگی از چه چیزی مایه می‌گیرد و چه گونه آشکار می‌شود (وجه پسا صورت بیگانگی). هبر یک از این وجوه قلمروهایی را برای بروز پیدا می‌کنند: قلمروهایی مثل رفتار، شخصیت، فرهنگ، ایدئولوژی و سیاست. در هر یک از این قلمروها نیز می‌توان نمونه‌ی بیگانگی (و در مقابل آن انطباق یا دوگرایی) را مشخص کرد. در هر یک از وجوه هنجاری یا ارزشی نیز ما یا دو طرف یعنی «خردشکل دهنی» و «همه‌شکل دهنی» یعنی گسترده‌ی محرر بیگانگی مواجه هستیم. بدین ترتیب به جدول (۱) خواهیم رسید.

آن‌چه این جدول را مشخص‌کننده می‌کند آنست که در وجوه بیگانگی هم امور نظری (ارزش‌ها و هنجارها) و هم خواست دستکاری در واقعیت (خرد یا دیگران) لحاظ شده است. هم‌چنین بخش عمده‌ای از قلمروهایی که در جامعه‌شناسی سیاسی

**● فرد مضمحل می تواند روزی عضو گروه افسران حزب توده و روز دیگر از عوامل ساواک باشد.**

**● انقلاب ها می توانند گروه بسیاری از مردم را که از سیاست و نظام سیاسی فاصله گرفته اند مجدداً با سیاست درگیر سازند.**

مورد بحث واقع می شوند در یک چارچوب منطقی و پیوسته با وجوه، لحاظ شده اند. بیگانگی روانی یعنی بیگانگی ناشی از احساس شکست در زندگی فردی.

در پیوندها و روابط و بیگانگی اجتماعی (مثل فاصله‌ی میان خودمولد و خودآگاه) ناشی از بی‌هنجاری در دوره‌های افول اقتصادی یا برهم زیختن نظام مقررات در جدول مذکور تا بیگانگی سیاسی قابل ردیابی هستند.

در بخش هنجارها، هرگاه خراسته‌ها و تمایلات، کاملاً در تقابل با هنجارهای جاری قرار گیرند ما به بیگانگی از نوع سرپیچی می‌رسیم. دوگانگی هنجارها نیز می‌تواند مایه‌ی سرگردانی فرد در میان سرپیچی، اطاعت یا بازی‌گری و تماشاگری فعال باشد. دوگانگی هنجاری می‌تواند میان موقعیت‌های زندگی و حالات پیوستگی و همبستگی مطلوب نیز شکاف ایجاد کند و از این طریق بر بیگانگی (و از جمله بیگانگی سیاسی) بیفزاید. هنجارها هم چنین می‌توانند فرصت‌هایی را که افراد در پی بهره‌گیری از آنها هستند، تحت‌الشعاع قرار دهند.

ارزش‌ها می‌توانند از یک سو موجب اهداف رقیب و گوناگون در نهاد‌های اجتماعی شوند که اگر فرد در چارچوب یکی از این نظام‌های ارزشی و نهاد‌های مربوط قرار نگیرد بیگانه می‌شود. در این حال فرد میان اهداف شخصی و اهداف جمعی ناشی از نظام ارزشی احساس عدم رابطه می‌کند. واکنش فرد در برابر ارزش‌های عقلانی می‌تواند احساس بی‌معنایی و درک ناپذیری، در برابر کنترل اجتماعی می‌تواند احساس ناتوانی، در برابر انتظار ناسمج دیگران به هنجارها می‌تواند احساس بی‌هنجاری و در برابر سیستم‌های ارزشی بیکه‌تاز احساس انزوا باشد. همه‌ی این احساسات از این که سؤال فرد شکل‌دادن به خود یا دیگران باشد یا نباشد تفاوت، خواهند داشت.

در عموم جوامع، اکثریتی از افراد به ارزش‌های مشترکی باور دارند (چون بدون این اشتراکات

جامعه فوam نمی‌گیرد) ولی همواره این پرسش مطرح است که نظام سیاسی موجود تا چه حد با آن ارزش‌ها همراهی دارد شکاف میان ارزش‌های مورد انتظار با تفسیری که افراد از ارزش‌ها دارند و اقمیت‌های سیاسی به بیگانگی سیاسی می‌انجامد. ایدئولوژی‌ها معمولاً ابزارهایی برای کم‌کردن آن شکاف و کاهش بیگانگی سیاسی در نظام آرمسانی خود هستند، گرچه در صورت عدم حاکمیت بر بیگانگی سیاسی در برابر نظام موجود می‌افزایند.

در چارچوب جدول (۱) از بیگانگی سیاسی در جامعه امروز ایران نیز می‌توان سخن گفت. عوامل بیگانگی سیاسی در ایران بدین قرارند:

- ۱ - نظام‌های ارزشی رقیب که از وجود سه فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی در عرض هم نشأت می‌گیرند معمولاً افراد را به نفی یا تأیید وادار می‌کند. گزینش یک مجموعه‌ی سازگار از میان این نظام‌های ارزشی بسیار دشوار است و حداقل در شرایط امروز نامتحمّل به نظر می‌آید، چرا که اولاً هر سه به شدت در حال تحول هستند، ثانیاً هر یک اجزای گوناگون و گاه متقابلی را در درون خویش دارند و ثالثاً قدرت سیاسی معمولاً موازنه‌ی آنها را به نفع یکی برهم می‌زند و امکان گفتگو و تفاهم را کاهش می‌دهد. نتیجه‌ی این امر کاهش همبستگی میان نیروهای سیاسی و گروه‌های اجتماعی است.
- ۲ - وجود هنجارهای اجتماعی متقابل که از شکل‌گیری نظام رفتارهای همگن جلوگیری می‌کند و افراد را صرفاً به سرپیچی از برخی هنجارها یا اطاعت از برخی دیگر وادار می‌کند. در این شرایط شکل‌گیری قانون و رفتار قانونی غیرممکن یا دشوار می‌شود. دخالت حاکمیت در فرایندهای قانونی و گذاشتن حق و تو در همه‌ی موارد (از عبور و مرور

اتومبیل‌های قدرتمندان از خطوط ویژه‌ی اتوبوس‌رانی تا ونوی نامزدهای انتخابات مجلس با نظارت استصوابی) قانونی شدن رفتارها را دشوارتر می‌کند. بدین ترتیب تصور عمومی از قانون، مقررات و چارچوب‌هایی خواهد بود که به حقوق حاکمیت و تکالیف مردم مربوط می‌شود. ولی آن‌جا که تکلیف حاکمیت و حقوق مردم مدنظر باشد، قانون از پشتوانه‌ی قدرت حاکمیت برخوردار نمی‌شود.

۳ - در جریان «خودشکل‌دهی» و «همه‌شکل‌دهی» و در تقابل خود و دیگری نوعی فردیت شکل می‌گیرد. مفقود شدن هر یک از حلقه‌های فرایند خودشکل‌دهی و همه‌شکل‌دهی باعث می‌شود که فرد از استقلال رأی، اراده و اختیار لازم در برابر شرایط بیرونی (روابط و پیوندهای اجتماعی) برخوردار نباشد. فرد مضمحل در نظام خویشاوندی یا قبیله‌ی یا فرد مضمحل در توده‌ی بی‌شکل نظام‌های تسواتلتر اصولاً به مرتبه‌ی احساس بیگانگی نمی‌رسد، چرا که در هرگونه احساس بیگانگی یک «خود منفرد» فرض شده است. در ایران چه نظام سیاسی را استبدادی بنامیم و چه مردمی، چه دیکتاتوری تلقی شود و چه دمکراسی، هنوز با مجموعه‌ای از فردیت‌ها مواجه نیستیم. تنش‌های سیاسی نیز از همین افراد مضمحل ناشی می‌شود که در دوره‌های گذار بسیار کوتاه مدت رفتارهایی کاملاً متضاد از خود بروز می‌دهند. فرد مضمحل می‌تواند روزی عضو گروه افسران حزب توده و روز دیگر از عوامل ساواک باشد. فرد مضمحل می‌تواند روزی با نظام و روز دیگر علیه آن باشد. نتیجه‌ی وجود این افراد مضمحل آنست که بیگانگی به صورت یک پدیده‌ی

جدول ۱ - وجه و قلمرو بیگانگی سیاسی و دو شکل دیگر مورد انتظار (انطباق، درگیری)

وجه	قلمرو	بیگانگی	انطباق	درگیری
هنجارها	رفتار	سرپیچی	اطاعت	رفت و برگشت میان بازی‌گری
خودشکل‌دهی	نطباق	رد	قبول	فعال و نماشاگری فعال
ارزش‌ها/خودشکل‌دهی	شخصیت	انطباق نامناسب	انطباق افراطی	نسبی‌گرایی اجتماعی
ارزش‌ها	درونی‌کردن	کناره‌گیری	غوطه‌وری	واقع‌بینی
ارزش‌ها/همه‌شکل‌دهی	فرهنگ	نفی	تأیید	سعی و خطا
همه‌شکل‌دهی	ایدئولوژی	تفادی	توجه	مهندسی اجتماعی
هنجارها/همه‌شکل‌دهی	سیاست	تغییر	محافظه‌کاری	اصلاح روشمند
	فعلیت	انهدام	تحمیل	چانه‌زنی

سیال و معلق جلوه گر می شود که هیچ گاه نمی توان از آن در یک شرایط خاص با درصدی از یقین سخن گفت.

۲- در شهرهای بزرگ و بالاخص تهران، نظام های ارزشی رقیب و هنجارهای متقابل با قدرت بیشتری در برابر یکدیگر قرار می گیرند. در این شرایط از یک سو افراد از بند هنجارهای سنتی رها شده و می خواهند با استفاده از آزادی از محدودیت های اجتماعی به توسعه ی ظرفیت های خود بپردازند، ولی از سوی دیگر به مقررات و کنترل اجتماعی نیاز دارند تا بتوانند امکانات خود را نهادینه کنند و از امکانات تازه بهره برداری کنند. چشم انداز گسترده ی توسعه ی فردی و کنترل اجتماعی شدیدتر به واسطه ی مقتضیات جامعه ی مدرن بر بیگانگی افرادی که در این شرایط به سر می برند می افزاید.

۵- شاید مهم ترین عامل بیگانگی سیاسی در دنیای امروز احساس برکنار ماندن و عدم تأثیر در تصمیم گیری ها و سیاست گذاری ها است. در نظام هایی که نهادهای واسطه مانند انجمن های صنفی، احزاب سیاسی و انواع تشکیلات اجتماعی و فرهنگی وجود ندارد (یا انواع این تشکیلات دولتی هستند) افراد بیشتر میان خود و نظام سیاسی احساس بیگانگی می کنند، چرا که معمولاً عرفاً و قانوناً چنین حقی برای افراد لحاظ شده است ولی عملاً آن حق از آن ها دریغ می شود. در ایران ما با چنین شرایطی مواجه هستیم. قانون اساسی حق مشارکت عمومی در تصمیم گیری ها و حاکمیت ملی را پذیرفته است ولی به دلیل عدم وجود نهادهای واسطه میان حاکمیت و مردم، عملاً امکان استیفای این حق وجود ندارد.

## ۲- موانع

بیگانگی سیاسی در انواع نظام های سیاسی قابلیت افزایش یا کاهش دارد. حال باید دید که موانع افزایش بیگانگی سیاسی چیستند. موانع

● معمولاً پس از سال های اولیه ی انقلاب و عدم تحقق آرمان های مورد انتظار بیگانگی سیاسی در نیروهای انقلابی افزایش پیدا می کند.

● توسعه ی اقتصادی بالاخص اگر منافع کوتاه مدت و میان مدت آن به عموم افراد برسد بیگانگی سیاسی را کاهش می دهد.



شدن زندگی و جامعه گسترش بیشتری یافته و عوامل بیگانه ساز همراه با عوامل بیگانه ساز پیش می روند. امروز دیگر به راحتی می توان پذیرفت که حتا والاترین رهبران نیز (اگر فاسد و مفسد نباشند) در همه ی موارد قواعد بازی سیاسی را رعایت نمی کنند و احساسات انسانی گاه بر آن ها حاکم شده و قوانین نقض می شوند. هیچ جامعه ای را نمی توان یافت که سرشار از تضاد منافع و دشمنی نباشد.

۳- پیروان روسو همگنی تمام عیار جامعه ناشی از قرارداد اجتماعی را عامل بیگانگی میان شهروندان و نظام سیاسی می دانند. تجانس ناشی از قرارداد اجتماعی همانند شاه فیلسوف ناکجا آبادی است و دلایل سه گانه ی مذکور در بخش قبلی بر آن اطلاق دارد.

۴- به اعتقاد نویمان، دموکراسی بیگانگی سیاسی را به حداقل می رساند<sup>(۱)</sup> و از این جهت امکان پدید آمدن توازن منصفانه را میان منافع فرد و مصالح دولت فراهم می آورد. دموکراسی بناگزی به تکرر منابع قدرت و تقسیم آن می انجامد و این جهت گروه های بیشتری در حاکمیت حضور پیدا می کنند. هم چنین دموکراسی نمایندگی، امکان دست به دست شدن قدرت را فراهم می کند که این نیز از بیگانگی سیاسی می کاهد. هم چنین دموکراسی همواره به معنای حضور اقلیت و مخالفین حاکمیت در عرصه ی سیاسی است. در این حال امکان بیگانگی سیاسی کسانی که خود را همیشه محروم از مشارکت بدانند کاهش می یابد.

۵- در نظام های ایدئولوژیک و تمامیت خواه معمولاً برای کاهش بیگانگی سیاسی از توده ها تمریف و تمجید بسیار می شود. این تعاریف و

گوناگونی برای بیگانگی ذکر شده است که ما آن ها را ذکر کرده و تحلیل می کنیم.

۱- جنبش های توده ای: انقلاب ها می توانند گروه بسیاری از مردم را که از سیاست و نظام سیاسی فاصله گرفته اند مجدداً با سیاست درگیر سازند. مخالفت ها و با موافقت تام و تمام با نظام موجود (انقلاب و ضدانقلاب) در نهایت به نوعی کنش سیاسی منجر می شود که طرف های درگیر در بازی را در برابر هم می گذارد و طرف ها در نهایت از انفعال به فعالیت می رسند. در دوره های انقلاب انواع نهادهای واسطه شکل می گیرند و همبستگی اجتماعی در بخش هایی که قبلاً قابل توجه نبوده، افزایش چشم گیری پیدا می کند. ولی معمولاً پس از سال های اولیه ی انقلاب و عدم تحقق آرمان های مورد انتظار بیگانگی سیاسی در نیروهای انقلابی افزایش پیدا می کند.

۲- افلاطونیان، شاه فیلسوف را عامل حذف بیگانگی سیاسی معرفی می کنند، چرا که او با حکمت خرد خویش جامعه را به گونه ای هدایت می کند که اهداف عقلاً برآورده می شود. بنابراین نظریه حکمت و فرزانی حاکم او را خود به خود به بیگانگی با شهروندان می رساند و احساس بیگانگی میان شهروند و نظام سیاسی از میان می رود.

این روش حذف بیگانگی سیاسی ناکجا آبادی است چرا که اولاً شرایط فرزانی حاکم هرگز در طول تاریخ به حقیقت نپیوسته است، ثانیاً فرزانی یا عدالت حاکم به فرض تحقق برای حذف کامل بیگانگی کفایت نمی کند و همواره شهروندانی که به حقوق مدنی خاصی برای خویش قائل باشند احساس بیگانگی خواهند کرد و ثالثاً تضاد منافع و علائق میان افراد و گروه های اجتماعی با پیچیده تر



● مردم در شرایط جنگی به منافع، مصالح و امنیت ملی می‌اندیشند و از این جهت فاصله‌ی خود و حاکمیت و تقاضاهای سیاسی خود را مغفول می‌گذارند.

● در نظام‌های ایدئولوژیک و تسامح‌خواه معمولاً برای کاهش بیگانگی سیاسی از توده‌ها تعریف و تمجید بسیار می‌شود. این تعاریف و تمجیدها نوعی جبران حضور افراد در تصمیم‌گیری‌های سیاسی است.

خدمت سیاستمداران و نوعی دلیل‌تراشی برای مناسبات موجود انگاشته شود. هم‌چنین در این چارچوب، هدف علم سیاست می‌تواند تعیین حدود اطاعت شهروند از قدرتمندان شمرده شود. در شرایط بیگانگی سیاسی، سیاست بدین معنا گرفته می‌شود که گروه کوچکی از خواص توده‌های وسیع مردم را به خصوص با استفاده زیرکانه از نمادها آلت‌دست قرار دهند و علم سیاست، محل تمرکز فتون مربوط به آنست. گروه کوچک فوق در شرایط بیگانگی صرفاً نماینده‌ی منافع خود تلقی می‌شود. برای یک بیگانه‌ی سیاسی، مصالح ملی، امنیت ملی، مقتضیات ملی و تمایزاتی مانند آن‌ها انتزاعاتی بیهوده و شعارهایی گول‌زننده به شمار می‌روند. از آن‌جا که مرز میان منفعت خصوصی و عمومی روشن نیست، هرگونه مدعای خیرخواهی عمومی را می‌توان نوعی منفعت‌جویی شش‌پای به حساب آورد.

۲- کاهش مشارکت: بیگانگی سیاسی دور باطل فاصله‌گیری برای به سر عقل آمدن حاکمیت را تشدید می‌کند. بیگانه‌ی سیاسی چون حاکمیت را مخالف با مشارکت خود تلقی می‌کند، خود نیز مشارکت را برای خویش غیرممکن تلقی می‌کند و این روند تا آن‌جا ادامه پیدا می‌کند که حاکمیت، معلق میان آسمان و زمین (بدون اتکا بر مردم و نهادهای واسطه) و افسرده، تنها و بی‌پول رها می‌شوند. این شرایط بسیار بی‌ثبات است و نظام سیاسی در برابر هر نسیمی به‌طور جدی آسیب‌پذیر خواهد شد. □

پی‌نوشت:

عموم افراد برسند بیگانگی سیاسی را کاهش می‌دهد. اما اگر منافع کوتاه‌مدت و میان‌مدت توسعه به افراد معدودی تعلق پیدا کند، توسعه به جای همبستگی، افتراق ایجاد می‌کند و بر بیگانگی سیاسی می‌افزاید، بالاخص آن که مدیریت توسعه در دست دولت باشد و دولت تقسیم‌کننده‌ی رانت‌ها باشد.

۵- توابع

بیگانگی سیاسی پیامدهایی را نیز برای فرد، جامعه و نظام سیاسی دربردارد. برخی از این توابع بدین قرارند:

- ۱- اقتدار ناتوان. پیامد بیگانگی سیاسی بخش زیادی از مردم برای حاکمیت، اقتدار ظاهری در عین ناتوانی آنست. در یک نظام سیاسی که اکثریت شهروندانش معتقد باشند آنچه در دنیای سیاست می‌گذرد به آن‌ها ربطی ندارد و نمی‌توانند در آن مؤثر باشند، حاکمیت نمی‌تواند در کنش دوسویه در برابر شهروندان قرار گیرد.
- ۲- سیاست مذموم. نتیجه‌ی مستقیم بیگانگی سیاسی، زشت یا مذموم جلوه‌کردن سیاست در میان تحصیل‌کردگان، نخبگان و اصول‌گرایان است. در این‌حال گروه‌های مذکور حضور در حیات سیاسی را کسرشان خود خواهند دانست و سیاست را جایی برای رشد فردی، اصلاح جامعه یا حفظ نظام ارزشی نخواهند دانست. سیاستی که عرصه‌ی فریب و ریا و دروغ جلوه کند هیچ‌گاه جولانگاه نیروهای جدی و نخبه نخواهد شد.
- ۳- علم سیاست به منزله‌ی دلیل‌تراشی. سرگانگی سیاسی می‌تواند تا آن‌جا (به نحو سرزنش‌ناپذیر) برسد، با آنکه علم سیاست نیز در

تمجیدها نوعی جبران حضور افراد در تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. در نظامی که آحاد ملت نتوانند به حقوق سیاسی خویش دست یابند طبیعتاً باید رهبران دست ملامت بر سر آن‌ها بکشند و آن‌ها را لفظاً به مرتبه‌ای برسانند که جایگاه واقعی آن‌ها نیست. رهبران این نظام‌ها همواره به دشمنان موهوم یا خارجی حمله می‌کنند و هیچ‌گاه به نقد رفتارهای مردم، حتا در چارچوب‌های ایدئولوژیک نظام نمی‌پردازند. این‌گونه برخوردهای تبلیغاتی در شرایط بحرانی و در کوتاه‌مدت می‌تواند از بیگانگی سیاسی بکاهد ولی در شرایط باثبات و بلندمدت چندان موفق نیست.

۶- جنگ با کشورهای خارجی نیز می‌تواند از بیگانگی سیاسی بکاهد. مردم در شرایط جنگی به منافع، مصالح و امنیت ملی می‌اندیشند و از این جهت فاصله‌ی خود و حاکمیت و تقاضاهای سیاسی خود را مغفول می‌گذارند. از همین جهت برخی نظام‌های سیاسی شرایط جنگی را بر شرایط صلح ترجیح می‌دهند تا به واسطه‌ی جنگ بر دشمنان‌های سیاسی محتمل غلبه کنند. دشمن خارجی (خواه واقعی و خواه موهوم) می‌تواند از بروز شکاف‌ها جلوگیری کند و در یک شرایط آزمایشگاهی سرجوب همبستگی شود، ولی بلافاصله بعد از اتمام جنگ شکاف‌ها نمودار می‌شود.

۷- توسعه‌ی اقتصادی نیز همانند جنگ می‌تواند همه‌ی افراد را متوجه به یک هدف واحد کرده و فاصله‌ی میان فرد و گروه‌های اجتماعی یا حاکمیت را مغفول نگذارد. توسعه‌ی اقتصادی بالاخص در منابع موزون شده و میانه‌دست آن‌ها

۱- ترجمان فراتر از آزادی و قدرت و ثروت. ترجمه مرتضی...